

تجلی عالیترین مفاهیم اخلاقی در سخنان علی (ع)

و پس از فرمان معروف آنحضرت بمالك اشعر طولانی‌ترین نامه‌ها است و دیگر نامه ۴۵ که همان نامه معروف آنحضرت است به «عثمان بن حنیف» والی بصره از طرف حکومت امام.

عناصر موعظه‌ای نهج البلاغه مختلف و متنوع است. تقوا، توکل، صبر، زهد، پرهیز از دنیا، پرستی، از تنعم و تجمل پرهیز از هوای نفس، پرهیز از طول‌امل، پرهیز از عصبیت، پرهیز از ظلم و تبعیض، ترغیب به احسان و محبت و دستگیری از مظلومان و حمایت ضعیفا، ترغیب به استقامت و قوت و شجاعت ترغیب بوحدت و اتفاق و ترك اختلاف، دعوت بعبودیت از تاریخ دعوت بنفکر و تذکر و محاسبه و مرآه یادآوری گذشت سریع عمر، یادآوری مرك و شدائد سكرات و عوالم بعد از مرك، یادآوری احوال قیامت از جمله

از مجموع ۲۳۹ قطعه‌ای که سید رضی تحت عنوان «خطب» جمع کرده است (هر چند همه آنها خطبه نیست) ۸۶ خطبه موعظه است و یا لا اقل مشتمل بر يك سلسله مواعظ است و بعضی از آنها مفصل و طولانی است نظیر خطبه ۱۷۴ که با جمله «انفعوا ببیان الله» آغاز میشود و (خطبه القاصعة) که طولانی‌ترین خطب نهج البلاغه است و خطبه ۱۹۱ (خطبه المتقين)

و از مجموع ۷۹ قطعه‌ای که تحت عنوان «کتب» (نامه‌ها) گرد آورده است (هر چند همه آنها نامه نیست) ۲۵ نامه تماماً موعظه است و یا مشتمل جمله‌هایی در نصیحت و اندرز و موعظه است و برخی از آنها مفصل و طولانی است مانند نامه ۳۱ که اندرز نامه آنحضرت است بفرزند عزیزش امام مجتبی (ع)

عناصری است که در مواظب نهج البلاغه بدانها توجه شده است .

برای اینکه نهج البلاغه را از این نظر بشناسیم و بعبارت دیگر برای اینکه علی (ع) را در کرسی وعظ و اندرز بشناسیم و برای اینکه با مکتب موعظه‌ای آنحضرت آشنا گردیم و عملاً از آن منبع سرشار بهره‌مند شویم ، کافی نیست که صرفاً عناصر و موضوعاتی که علی (ع) در سخنان خود طرح کرده شماره کنیم ، کافی نیست که مثلاً بگوئیم علی در باره تقوا ، توکل و زهد سخن گفته است بلکه باید به بینیم منظور آنحضرت از این معانی چه بوده ؟ و فلسفه خاص تربیتی او در مورد تهذیب انسانها و شوق آنها بپاکی و طهارت و آزادی معنوی و نجات از اسارت چه بوده است ؟ .

این کلمات ، کلمات رائجی است که در زبان عموم - خاصه آنان که چهره اندرزگو بخود می - گیرند - جاری است ، اما منظور همه افراد از این کلمات یکسان نیست ، گاهی مفهومی افراد از این کلمات در جهت‌های متضاد است و طبعاً نتیجه - گیریهای متضاد از آنها میشود .

از اینرو لازم است اندکی بتفصیل درباره این عناصر از نظر مکتب خاص علی (ع) گفتگو کنیم . سخن خود را از تقوا آغاز میکنیم :

تقوا :

تقوا از رایج‌ترین کلمات نهج البلاغه است ، در کمتر کتابی مانند نهج البلاغه بر عنصر تقوا تکیه شده است و در نهج البلاغه بکمتر معنی و مفهومی

باندازه تقوا ، عنایت شده است . تقوا چیست ؟

معمولاً چنین فرض میشود که تقوا یعنی (پرهیز - کاری) و بعبارت دیگر تقوا یعنی يك روش عملی منفی هر چه اجتنابکاری و پرهیزکاری و کناره - گیری بیشتر باشد تقوا کاملتر است طبق این تفسیر اولاً تقوا مفهومی است که از مرحله عمل انتزاع میشود ثانیاً روشی است منفی ، ثالثاً هر اندازه جنبه منفی شدیدتر باشد تقوا کاملتر است .

به همین جهت متظاهران به تقوا برای اینکه کوچک - ترین خدش‌های بر تقوای آنها وارد نیاید از سیاه و سفید و ترو خشک و گرم و سرد ، اجتناب میکنند و از هر نوع مداخله‌ای در هر نوع کاری پرهیزی - نمایند .

شک نیست که اصل پرهیز و اجتناب یکی از اصول زندگی سالم بشر است ، در زندگی سالم نفی و اثبات ، سلب ایجاب ترك و فعل ، اعراض و توجه توأم انسانها است .

با نفی و سلب است که میتوان بایثبات و ایجاب رسید و با ترك و اعراض میتوان بفعل و توجه تحقیق بخشید .

کلمه توحید یعنی کلمه لا اله الا الله مجموعاً نفی است و اثباتی ، بدون نفی ماسوا ، دم از توحید زدن ناممکن است . اینست که عصیان و تسلیم ، کفر و ایمان قرین یکدیگرند ، یعنی هر تسلیمی متضمن عصیانی و هر ایمانی مشتمل بر کفری و هر ایجاب و اثبات مستلزم يك سلب و نفی است ، فمن يكفر بالطاعة و يؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى .

اما **اولا**: پرهیزها و نغیها و سلبها و عسیانها و کفرها در حدود «تضاد»ها است، پرهیز از ضدی برای عبور بضد دیگر است، بریدن از یکی مقدمه پیوند بادیگری است.

از اینرو پرهیزها سالم و مفید، هم جهت و هدف دارد و هم محدود است بحدود معین پس یک روش عملی کورکورانه که نه جهت و هدفی دارد و نه محدود بحدی است، قابل دفاع و تقدیس نیست.

ثانیا: مفهوم تقوا در نهج البلاغه مرادف با مفهوم پرهیز حتی به مفهوم منطقی آن نیست، تقوا در نهج البلاغه نیروئی است روحانی که در اثر تمرینهای زیاد پدید می آید و پرهیزهای معقول و منطقی از یک طرف سبب و مقدمه پیدایش این حالت روحانی است و از طرف دیگر معلول و نتیجه آن است و از لوازم آن بشمار میرود.

این حالت روح را نیرومند و شاداب میکند و به آن مصونیت میدهد، انسانی که از این نیروئی بهره باشد اگر بخواهد خود را از گناهان مصون و محفوظ بدارد چاره ای ندارد جز اینکه خود را از موجبات گناه دور نگاهدارد، و چون همواره موجبات گناه در محیط اجتماعی وجود دارد ناچار است از محیط کنار بکشد و از زاویه گوشه گیری اختیار کند مطابق این منطلق یا باید متقی و پرهیز کار بود و از محیط کناره گیری کرد و یا باید وارد محیط شد و تقوا را بوسید و کناری گذاشت.

طبق این منطق هر چه افراد اجتنابکارتر و منزوی تر شوند جلوه تقوائی بیشتری در نظر مردم عوام پیدا میکنند.

اما اگر نیروی روحانی تقوا در روح فردی پیدا شد ضرورتی ندارد که محیط را رها کند، بدون رها کردن محیط خود را پاک و منزله نگه میدارد.

دسته اول مانند کسانی هستند که برای پرهیز از آلودگی بیک بیماری مسری بدامنه کوهی پناه میبرند و دسته دوم مانند کسانی هستند که با تزریق نوعی واکسن در خود؛ مصونیت بوجود می آورند و نه تنها ضرورتی نمی بینند که از شهر خارج و از تماس با مردم پرهیز کنند؛ بلکه بکمک بیماران میشتابند و آنرا نجات میدهند آنچه سعدی در گلستان آورده نمونه دسته اول است:

بدیدم عابدی در کوهساری

قناعت کرده از دنیا بغاری

چرا گفتم بشهراندر نیائی

که باری بند از دل بر گشائی؟

بگفت آنجا پر پیرویان نزنند

چو گل بسیار شد پیلان بلفزند

نهج البلاغه تقوا را بعنوان یک نیروی معنوی و روحی که در اثر ممارست و تمرین پدید می آید و بنوبه خود آثار و لوازم و نتایجی دارد و از آنجمله پرهیز از گناه را سهل و آسان مینماید، طرح و عنوان کرده است.

در خطبه (۱۶) میفرماید: «ذمتی بما اقول رهینه و انا به زعیم. ان من صرحت له العبر عما یبین یدی من المثلثات حجزه العتقوا عن التعقح فی الشهوات». همانا درستی گفتار خویش را ضمانت میکنم و عهده خود را در گرو گفتار

در خطبه (۱۱۲) میفرماید : «ان تقوی الله
حمت اولیاء الله محارمه و الزمت قلوبهم
مخافته حتی اسهرت لیالیهم و اظمأت
هواجرهم» تقوای الهی اولیاء خدا را در حمایت خود
قرارداده آنها را از تجاوز بحریم منهیات الهی باز
داشته است و ترس از خدا را ملازم دل‌های آنها
قرارداده است تا آنجا که شبهای آنها را بیخواب
(بسبب عبادت) و روزهای آنها را بی آب (بسبب
روزه) گردانیده است .

در آنجا علی (ع) تصریح میکند که تقوا چیزی
است که پرهیز از محرّمات الهی و هم چنین ترس از
خدا، از لوازم و آثار آن است پس در این منطق تقوا
نه عین پرهیز است و نه عین ترس از خدا بلکه نیروئی
است روحی و مقدس .

در خطبه (۱۸۹) میفرماید : « فان التقوی فی
الیوم الحرز والجنة و فی غد الطريق الی الجنة » :
همانا تقوا در امروز دنیا برای انسان بمنزله يك
حصار و بمنزله يك سپر است و در فردای آخرت ،
راه بسوی بهشت میباشد .

در خطبه (۱۵۵) تقوا را پیناهگاهی بلند و مستحکم
تشبیه فرموده که دشمن قادر نیست در آن نفوذ کند
در همه اینها توجه امام معطوف است بجنبه روانی
و معنوی تقوی و آثاری که بر روح میگذارد، بطوری که
احساس میل به پاکی و نیکوکاری و احساس تنفر از
گناه و پلیدی در فرد بوجود می آورد .

نمونه‌های دیگری هم در این زمینه هست و شاید
همین قدر کافی باشد و ذکر آنها ضرورتی نداشته
باشد .

خویش قرار میدهم اگر عبرتهای گذشته برای يك
شخص آینه قرار بگیرد ؛ تقوا جلو او را از فرو
رفتن در کارهای شبهه ناك میگیرد - تا آنجا که
میفرماید : «الوان الخطایا خیل شمس حمل
علیها را کبها و خلعت لجمها فتقحمت بهم
فی النار . الاوان العقوا مطایا ذلل حمل
علیها را کبها و اعطوا الازمتها فاوردت بهم الجنة»
همانا خطاهای گناهان و زمام را در اختیار هوای نفس
دادن مانند اسبهای سرکش و چموشی است که لجام
از سر آنها بیرون آورده شده و اختیار از کف
سوار بیرون رفته باشد و عاقبت اسبها سوارهای خود
را در آتش افکنند و مثل تقوا مثل مرکبهای رهوار و
مطیع و رام است که مهارشان در دست سوار است
و آن مرکبها با آرامش سوارهای خود را بسوی
بهشت میبرند .

در این خطبه تقوا بمنوان يك حالت روحی و معنوی
که اثرش ضبط و مالکیت نفس است ذکر شده است این
خطبه میگوید: لازمه بی تقوائی و مطیع هوای نفس -
بودن ضعف و زبونی و بی شخصیت بودن در برابر
محرکات شهوانی و هواهای نفسانی است .

انسان در آن حالت مانند سوار زبونی است که
از خود اراده و اختیاری ندارد و این مرکب است که
بهر جا که دلخواهش هست میرود و لازمه تقوا قدرت
اراده و شخصیت معنوی داشتن و مالک حوزه وجود
خود بودن است و مانند سوار ماهری که بر اسب
تربیت شده‌ای سوار است و با قدرت و تسلط کامل
آن اسب را در جهتی که خود انتخاب کرده میراند و
اسب در کمال سهولت اطاعت میکند .